



۲۰۱۸/۰۱/۳۱

سیدهاشم سدید

نامه اول از سلسله نامه ها

سلام متقابل به نویسنده توانا و انسان خوب و درست پندار، جناب انوری صاحب،

قبل از نوشته شما عزیز و بعد از این که آن یادداشت را نوشتم سری به صفحات گوناگون اینترنتی زدم تا اگر ممکن باشد حقیقت موضوع را دریابم. حرف شما درست است. هر چهار شاعر در رابطه با "صبر عجیب خدا" در خصوص کجروی هائی که در جهان از انسان (برخی زیادی از انسان ها) سر می زند، شعری سروده اند که مشابهت های، بعضاً بسیار ناچیز، هم از نظر شکل و هم از نظر محتوا و مضمون، در آن ها دیده می شود.

من تا دیروز شعر زنده یاد رازق فانی را تا آخر نخوانده بودم، چون اوائل آن با شعر سهراب سپهری همانند بود و فکر می کردم که این شعر همان شعری است که سهراب سپهری قبل یا بعد از شعر او سروده است.

اما مسئله، در واقع و در اساس (basically)، این نبود. هدف من این بود که سهراب سپهری که در سروده "منم زیبا" از زبان خدا چنان با باور دینی عمیق از دوستی خدا نسبت به انسان سخن می زند و چنان با لطف و مهربانی انسان را به سوی خدا دعوت می کند و ابراز عقیده می کند که خدا هیچ وقت و در هیچ حالتی انسان را تنها رها نمی کند؛ او را عزیز می دارد و همواره برای آشتی با وی آماده است و اگر انسان قدمی به سوی خدا بردارد همه قدم های دیگر را خدا به سوی او و به همراهی او برای بهروزی و سعادت کونین وی برخواهد داشت و به شریعتی تلقین می کند که تو از کار های خدا و خدائی خدا سر در نمی آوری و . . . ، چگونه به یکبارگی از همین خدا در شعر "عجب صبری . . ."، با آن که معتقد است (شعر حاکی این سخن است) که خدا هم بسیار بخشاینده است و هم بی انتها توانا و بزرگ و شکیبا (الصبور) و لطیف و حکیم و . . . دفعتاً در کار خدا (صبر خدائی) حیرت می کند و انتظار دارد که خدا مانند انسان های ناشکیبا و کسانی که هر دم فکر تازه ای به سر شان می زند، خدائی که به کلام صریح بیان می کند که می داند چگونه خدائی کند، زمین و زمان را بر سر انسان چپه کند. چگونه فکر می کند که او (سپهری) می تواند جهان را بهتر از خدایش سر و سامان خواهد داد. چگونه در کار خدا حیرت می کند. این حیرت، حیرت درماندگی و عجز در برابر عظمت خدا و هستی نیست، بلکه حیرتی است که از تصور اعوجاج یا کژی ها کار خدا در ذهن او ناشی می شود و با مطرح ساختن خود در واقع خود را بالاتر از خدا و توانائی های وی قرار می دهد - صرف نظر از سخنان دیگر در این شعر که عالمی بحث دارند.

به همین دلیل حدس می زدم و گمان می کردم که این شعر به سهراب سپهری تعلق نخواهد داشت، اما از این واقعیت برای لحظه ای غافل شدم که انسان همیشه در یک حالت باقی نمی ماند و کسی که دیروز یک گونه فکر می کرد می تواند امروز به گونه دیگری فکر کند! و فراموش نموده بودم که شعرا با آن احساس رقیق و روح لطیف بعضاً مخلوق لحظه ها هستند!

موضوع دیگر این است که من هیچگاه تصور نمی کنم در این خصوص سرقت ادبی صورت گرفته باشد، زیرا هر دو شاعر، هم محترم فانی و هم محترم سپهری، متوجه نام و شهرت و موقعیت اجتماعی - فرهنگی خویش بودند و به هیچ وجه راضی نمی شدند به چنین کار ناشائستی دست بزنند.

باوجود این چگونه این دو شاعر شعری می سرایند که به قول شما عزیز ۹۹% با هم شباهت دارند؟ آیا این کار ممکن است؟ فکر نکنم. پس یکی باید آن را قبل از دیگری سروده باشد!

اگر محترم فانی آن را برای اولین بار سروده بود، چرا محترم سپهری این مسأله را ذکر نکرده است؟ چرا نگفته است که این شعر را از قسمتی از شعری محترم فانی گرفته است؟ همینگونه چرا محترم فانی، اگر شعر از محترم سپهری است، آن را توضیح نفرموده اند؟

شاید یکی، یا هر دو شاعر محترم، این موضوع را به گونه ای و در جایی یاد نموده باشند؛ ولی من آن را ندیده و از آن بی خبر باشم.

از این حرف ها که بگذریم سروده هر یک در جای خودش محشر است، به خصوص شعر داکتر علی شریعتی - البته به نظر من.

شریعتی مرد متفکر و مسلمان اندیشمندی بود. این نظر که در خیابان خدا را با اطمینان و آرامش خاطر یاد کردن به مراتب بهتر است از یاد کردن خدا در مسجد در حالی که در فکر دنیا باشی، از جمله نظرات و گفته های اوست!!

اما این که یکی از هموطنان ما در این میان نام رزاق مامون را به میان آورده اند، با آن که فرق میان "رزاق" و "رازق" و "مامون" و "فانی" از زمین تا آسمان است، برای من یک معما باقی خواهد ماند!

صحت و سلامت باشید. به قلم تان، که کمتر کسی قادر به برداشتن آن است، برکت! از سهم گیری مثبت و روشنگرانه نگارگر صاحب نیز با استفاده از فرصت قلباً تشکر می کنم.

نوت: من قبلاً این نوشته را به شکلی مختصر به نام آقای "حمیدی" به دریچه نظریات پورتال فرستاده بودم، که حتماً به دلیل همین اشتباه از نشر مانده است. قصه از این قرار بود که در موقع نوشتن آن یادداشت من با یکی از دوستان که حمیدی تخلص می کنند تلفونی صحبت داشتم. اشتباه هم به گمان غالب از همین جا ناشی شده است - از حمید و حمیدی. امید خطابخشی دارم!